

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

انسان یک موجودی است که خدای متعال فقط این پنج حس را درش نگذاشته؛ ابزارهای حسی بالاتر و عمیق‌تر دیگری علاوه بر این حواس پنجگانه در انسان قرار داده که مفاهیمی که باید درک بکند با آن ابزارهای حسی که باز شده آن واقعیت‌های عالم حقایق را می‌گیرد. پس در فهم عالم حقایق و معارف و آن‌هایی که اهل بیت علیهم السلام می‌خواستند ما را به آن برسانند، شکوفایی استعدادهایی که متناسب آن معارف در انسان وجود دارد، که این‌ها را کور کردند؛ این‌ها هر مقدار طبابت پیدا می‌کند انسان به طور طبیعی با آن حقایق آشنا می‌شود و لذت‌هایی که از آن می‌برد یا رمزی که از آن مثلاً گناه می‌برد، این‌ها خیلی طبیعی هستند. می‌فرماید: ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾.

خب یکی از دلایلی که البته حقیقت آیه چی هست، ما که نمی‌توانیم بفهمیم که قلوب اینجا چی و آذان چی؛ ما در حد فهمان آن مقداری که بزرگان زحمت کشیدند این‌ها را باز کردند، آن مقداری که در حد صوری هم بفهمیم باز هم مطلب بالاخره روشن هست و فهم آن اگرچه عمق مطلب را نمی‌توانیم بفهمیم. مثلاً وقتی می‌گوید برایشان یک منبع علمی هست به نام قلب، ولی آن را به کار نینداخته. چطور ما گوش می‌گوییم شنیدن، بو را می‌گوییم استشمام؛ هر کدام یک اسمی دارد دیگر، یک معنای خاصیتی دارد. خب قلب می‌فرماید کارش چیه؟ تفقه است؛ به حقیقت رسیدن با آن است. و ممکنه درخت را ببینم، درخت را مورچه هم می‌بیند؛ اما او چه می‌فهمد از درخت؟ در حدی که چیزیه می‌رود و می‌آید یک چیزی بخورد، بیش از این نمی‌تواند. درخت را من هم می‌بینم؛ چه شکل جالبی، چه خواصی، چه آثاری. همون درخت را یک مؤمن که قلب معرفت‌بینی‌اش باز شده او هم می‌بیند. او چه می‌بیند؟ می‌بیند که الله اکبر، این آیه خداست، یعنی چی؟ اسراری از خلقت ظهور کرده یعنی چی؟ یک تکه هسته کوچولو از خاک سیاه،



الله اکبر، این دارد تسبیح می‌گوید در ملکوت خودش، یعنی چی؟ از مورچه بپرسیم که مورچه این درخت چیه؟ می‌گوید همون دیگه، دارد می‌رود و می‌آید. ببین چقدر فاصله هست.

﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا﴾؛ خب مورچه یک چیزی می‌بیند، یک بچه هم درخت را می‌بیند؛ یک شکلیه چه جالب فلان، اما آیا می‌تواند بگوید این درخت چطور شد درخت شد؟ نه. آیا می‌تواند بگوید این درخت چه خواصی دارد؟ نه. در یک شکل، در همان حد. آیا از این عمیق‌تر دیدن می‌خواهد؟ حالا یک گیاه‌شناس این درخت را می‌بیند؛ چقدر عمیق‌تر می‌بیند. پس هر چه عمق یک شیء را انسان آگاهی پیدا می‌کند، آن بصیرت بر آن است. پس ما یک وقت یک چیزی را آشنا می‌شویم در حد صورت او، در حد خواص مادی او؛ یک وقت آشنا می‌شویم در حد حقایق باطنی و اسراری و معنوی و ملکوتی او، همان شیء را. آنجا می‌شود بصیرت.

﴿وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا﴾؛ خب، ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ﴾. این ﴿كَالْأَنْعَامِ﴾ که فرمود، بیشتر ما را روشن می‌کند و معلوم می‌فرماید که این چشم و گوش که قرآن اینجا فرمود آن نیست. چرا؟ چون آن‌ها هم گوش و چشم دارند دیگه، انعام. نفرمود آن‌ها همان انعام هستند، فرمود مانند انعام هستند. خب یعنی چی؟ یعنی انعام هم حیواناتی که می‌شنود، گوش دارد، می‌بیند، احساس دارد، گیاه را سبزه را می‌بیند بدو بدو می‌رود دنبالش، هُشو می‌شنود راهش را اینور تغییر می‌دهد، می‌ایستد، حرکت می‌کند، می‌شنود. اما چرا؟ چون ﴿أُولَئِكَ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾. پس آن که می‌گوییم می‌شنود می‌گوید، این چشم و گوش نیست. و اگر این بود می‌شد مثل انعام، در حالی که ﴿كَالْأَنْعَامِ﴾، ﴿بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾؛ این دیگه بیشتر تأکید می‌کند. یعنی آن‌چه که الان این چشم و گوش‌دار می‌شنود و می‌بیند گمراه است، در آن حد عمقش باز نیست، از آن هم بدتر است. پس از آن هم بدتر چیه؟ این تفقه و چشم و گوش یک چیزی عمیق‌تر از این چشم و گوش است که هست، وگرنه همین چشم و گوش بود می‌شد انعام. پس یک چیزی است که پست‌تر از انعامه که باید استفاده کند نکرده، شد پست‌تر از آن. چرا به انعام نگفتم؟ برای این‌که انعام جبراً نمی‌تواند، بنابراین او شأنش همین بود تمام شد، اما این وقتی نتواند اینجا جای اعتراض هست.

